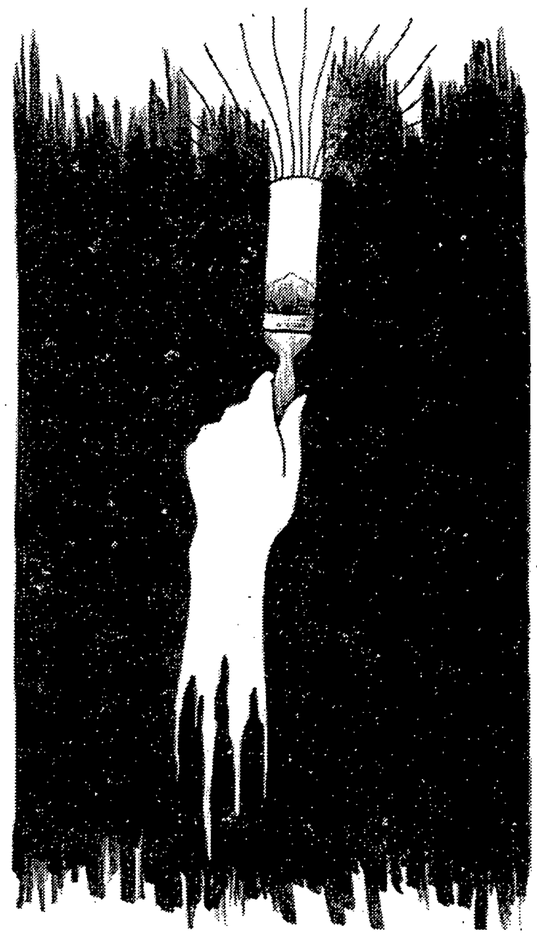

علایم ظهور (۲)

تاملی در روایت‌های

مصطفی صادقی

در بخش اول این نوشتار ضمن اشاره به ضرورت بحث و بررسی در موضوع علائم ظهور و منابع آن بیان شد که در روایات اسلامی گاه بین نشانه‌های ظهور و اشراط الساعه خلط شده است. همچنین گفته شد که آشفتگی احادیث مربوط به ظهور و نشانه‌های آن باعث می‌شود اعتماد به آنها کم شود چنانکه بررسی روایات ندای آسمانی نشان داد که در آنها گاه از حوادث گذشته مانند اختلاف شیعه و عثمانیه پرده برداشته شده است.

در این بخش از مقاله به مواردی اشاره می‌شود که پیش گویی‌ها (ملاحم) به عنوان نشانه ظهور تلقی شده و احتمال بداء در نشانه‌های حتمی و غیرحتمی ممکن است. افراد و گروه هایی نیز وجود داشته اند که برخی روایات را به سود خود تحریف و یا حتی جعل کرده اند.

پیش گویی یا نشانه های ظهور

نگاهی به اخبار علایم، نشان می‌دهد: بسیاری از آن‌ها ارتباطی با موضوع ظهور حجت خدا ندارد. این گونه روایت‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد. دسته نخست: بر فرض صحت، پیش بینی حوادث آینده است که البته در مواردی کلمه مهدی را به آن افزوده‌اند. دسته دوم: تعبیر قائم به کار رفته که الزاماً به معنی مهدی موعود نیست و دسته سوم: در آن‌ها سخن از فَرَج است که آن هم الزاماً به معنای ظهور موعود نیست.

اکنون دربارهٔ هر یک از این سه دسته روایت‌ها، بیش‌تر توضیح می‌دهیم.

دسته نخست: اخباری که پیش‌گویی حوادث آینده است

الف) نعمانی در حدیث ۵۱ باب ۱۴ از معروف بن خربوذ نقل می‌کند که:

«هر گاه بر امام باقر(ع) وارد شدیم، می فرمود: خراسان، خراسان، سیستان، سیستان. گویا ما را به آن بشارت می داد.»

در این روایت، توجه دادن به خراسان، به احتمال زیاد به دلیل ظهور عباسیان از این منطقه است؛ زیرا دعوت فرزندان عباس از دوران امام باقر(ع) آغاز شد و سال‌ها پس از آن حضرت (در سال ۱۳۲) به ثمر رسید و نقطهٔ مرکزی دعوت و قیام آنان، خراسان قدیم بود. اما هدف از اشاره به سیستان می‌تواند: ظهور و شورش خوارج ازارقه علیه امویان باشد که مدت‌ها در سیستان برقرار بود، ولی به نظر می‌رسد کلمه سیستان به دلیل همسایگی خراسان و این که آن جا نیز محل دعوت و حرکت عباسیان بود، ذکر شده باشد. با توجه به ستم بیش از حد بنی‌امیه، مقصود امام این است که سقوط این حکومت و حوادث مهم تاریخ اسلام در آن ناحیه صورت خواهد گرفت.

ب) شیخ طوسی از رسول خدا(ص) روایت می‌کند:

«در قزوین مردی هم نام یکی از پیامبران قیام می کند و مؤمن و کافر به او می گروند. او منطقهٔ

جبال را از ترس پر می کند.»[1]

چنان‌که پیداست، در این روایت هیچ تصریح یا حتی اشاره‌ای به موضوع ظهور یا آخرالزمان نشده است.

ج) شیخ طوسی از امام ششم روایت کرده که:

«فساد حکومت بنی فلان بسته به شمشیر های بنی فلان است.»[2]

آیا معنای این سخن این نیست که سقوط بنی‌امیه با شمشیرهای بنی‌عباس است؟ و امام به لحاظ موقعیت زمانی از تصریح به این دو گروه خودداری فرموده است. شیخ طوسی در ادامه، اخبار دیگری آورده که آن‌ها هم پیش‌گویی ائمه است؛ نه علایم ظهور حجت حق.

د) در منابع عامه و گاه در کتب حدیثی شیعه، احادیث فراوانی دربارهٔ پرچم‌های سیاه وجود دارد که در مواردی به ظهور مهدی(ع) مرتبط می‌شود، به گونه‌ای که در کتاب‌های متأخر، به عنوان یکی از نشانه‌ها شهرت یافته است. باید توجه داشت؛ نخست: منشأ این روایت‌ها، منابع اهل سنت است. دوم: بیشتر آن‌ها به ظهور، ربطی ندارد و موردهایی که نام مهدی در آن‌ها آمده، در واقع همان روایت‌هایی است که مضمون آن‌ها در جاهای دیگر و بی‌ارتباط با مهدی، ذکر شده است. برای آشنایی با این احادیث به نمونه‌های زیر توجه می‌کنیم:

۱. تبیع عن کعب قال: لا تذهب الایّام حتی یخرج لبنی العباس رایات سود من قبل المشرق[3]

کعب الاحبار گفت: روزگار به پایان نخواهد رسید مگر آن که برای بنی عباس پرچم های سیاهی از سوی مشرق بیرون می آیند.

۲. ابوهریره عن علی بن ابی طلحة قال: یدخلون دمشق برایات سود عظام فیقتتلون فیها مقتلة عظیمة شعارهم بُکش بُکش.[4]

گروهی با پرچم های سیاه بزرگی وارد دمشق می شوند و در آن جا کشتاری عظیم به راه می اندازند. شعار آنان بکش بکش خواهد بود.

در روایت اول به بنی‌عباس تصریح شده و در روایت دوم سخن از کسانی است که با شعارهای فارسی وارد دمشق می‌شوند. باید توجه داشت ایرانیانی که از منطقهٔ خراسان (مشرق زمین) به عراق رفته و دولت بنی‌عباس را تأسیس کردند، همراه عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس تا دمشق پیش رفتند و در آن جا کشتاری عظیم نسبت به بنی‌امیه به راه انداختند.[5]

۳. نعیم بن حماد از جابر جعفی از امام باقر(ع) روایت می کند:

«پرچم های سیاه در سال ۱۲۹ ظهور خواهد کرد و آن زمانی است که بنی امیه بین خود اختلاف پیدا کرده‌اند.»[6]

۴. در غیبت نعمانی از امیرمؤمنان(ع) نقل شده است:

«خداوند مقدّر کرده که بنی امیه ناگهانی از بین بروند.»

و در ادامه روایت آمده است:

«بندهٔ خشنی راه می افتد که پیروزی با اوست و یارانش با موها و شارب های بلند و با لباس های سیاه و پرچم های سیاه آنان (بنی امیه) را می کشند.[۷]

این‌ها نمونه‌های کوچکی از روایت‌های متعدد مربوط به پرچم‌های سیاه (رایات سود) و ظهور آنان از سمت مشرق یا خراسان است[۸] و چنان‌که گفته شد؛ بیش‌تر آن‌ها موقوف است، ضمن اینکه ربطی به ظهورحجت حق ندارد. با توجه به این‌که قیام عباسیان با پرچم‌های سیاه آغاز شده و به طور کلی شعار آنان لباس سیاه و پرچم‌سیاه بوده است و نیز مجموع روایت‌ها که به طور کلی، با حال و هوای دعوت و قیام بنی‌عباس مشابهت و تطبیق دارد، باید گفت: این احادیث یا پیش‌گویی دربارهٔ آنان است[۹] و یا به دست خود آنان جعل شده تا قیام و دولت خود را موجّه، مشروع و مقدس جلوه دهند، به ویژه که شیعیان مخالف ایشان بودند. از این رو؛ گاه مطالبی از زبان امامان شیعه نقل کرده‌اند.

گواه این مطالب، خبری است که از ابن عباس این‌گونه نقل شده است:

«والله ان منّا بعد ذلک السفاح والمنصور والمهدی یدفعها الی عیسی بن مریم(س)»[۱۰]

این خبر را سیدبن طاووس نیز در کتاب ملاحم خود آورده است.[۱۱] وی همچنین به نقل از ابن حماد آورده است که ابن عباس گفت:

«وقتی پرچم های سیاه را دیدید که از سوی مشرق می آیند، ایرانیان را احترام کنید که دولت ما را آنان تشکیل می دهند.»[۱۲]

البته آن‌چه برخی را به تردید انداخته، روایت‌هایی است که از مهدی در کنار رایات سود نام می‌برد. برای مثال: شیخ طوسی از جابر جعفی از امام باقر(ع) روایت می کند:

«تنزل الرایات السود التی تخرج من خراسان الی الکوفة فاذا ظهر المهدی بعث الیه بالبیعة[۱۳]؛ پرچم های سیاه از خراسان بیرون و در کوفه فرود می آیند و آن گاه که مهدی آشکار شود، با او بیعت می کنند.»

باید توجه داشت که

نخست: این روایت پیش از غیبت شیخ، در فتن ابن حماد آمده و شیخ نیز در سند روایت به نام وی تصریح کرده است.

دوم: آن‌چه در روایت آمده است، به طور کامل با تاریخ اسلام و ظهور عباسیان موافقت دارد؛ زیرا بنا به نقل مورخان، پرچم‌های سیاه به دست ابومسلم از خراسان به کوفه آورده شد و زیر این

پرچم، شهرهای بین راه فتح شد. در این هنگام، سفاح ـ که به گفتهٔ مسعودی ابتدا مهدی لقب داشت ـ[۱۴] از ترس بنی‌امیه در کوفه مخفی بود که با استقرار پرچم‌های سیاه در کوفه عده ای به سراغ او رفتند، با او بیعت کردند و به این ترتیب، وی به عنوان اولین خلیفه عباسی مطرح شد.[۱۵]

با این همه ممکن است گفته شود، پرچم‌های سیاه نشانه ظهور مهدی(ع) است و عباسیان از آن سوء استفاده کرده‌اند، ولی با مطالعهٔ مجموع روایت‌ها و آگاهی از تاریخ عباسیان، چنین احتمالی بسیار بعید می‌نماید. حتی اگر همهٔ این حدیث‌ها را ساخته عباسیان ندانیم، بخشی از آن‌ها را به عنوان پیش گویی معصومین دربارهٔ نهضت و به حکومت رسیدن آنان خواهیم پذیرفت.

اما پرسش این است که چگونه محدثان این گونه روایت‌ها را در کتاب‌های خود، آن هم در ابواب مربوط به نشانه‌های ظهور آورده‌اند؟

به نظر می‌رسد فضای حاکم بر زمان نقل این اخبار باعث شده است، عالمان شیعه و سنی بر آن‌ها اعتماد کرده و آن خبرها را در کتاب‌های خود ذکر نمایند. بیشتر راویان و همهٔ صاحبان منابع اصلی مربوط به غیبت، در عهد عباسیان می‌زیستند. نعیم بن حماد پیش از غیبت صغری، نعمانی و شیخ صدوق ۳۰ و ۵۰ سال پس از غیبت صغری، شیخ مفید حدود ۹۰ سال و شیخ طوسی ۱۳۰ سال پس از آغاز غیبت کبری زندگی می کردند. نزدیکی آنان به دورهٔ امامت و عدم طولانی بودن غیبت نسبت به آنان، بی‌تردید در دیدگاه ایشان دربارهٔ غیبت، ظهور و نقل روایت‌های علایم، تأثیر داشته است. این که گروه دیگری به نام بنی‌امیه به حکومت برسند و پرچم‌های سیاهی آنان را ساقط کند، دولت بنی‌عباس به دست مهدی ساقط شود و یا خراسان، کوفه و قسطنطنیه ـ که در روایت‌های علایم نام آن‌ها فراوان به چشم می‌خورد ـ مرکزهای اصلی دوران ظهور باشند، برای آن بزرگان هیچ دور از ذهن نبوده است. ضمن این که آنان انتظار غیبتی چندان طولانی را نداشتند[۱۶] فتوای قدمای امامیه دربارهٔ دفن خُمس می‌تواند نشانه‌ای بر این مدعا باشد، ولی این که متأخران و معاصران، این روایت‌ها را در کتب خود نقل کرده‌اند، دلیلی بر صحّت همهٔ آن‌ها و وقوع آن‌ها در هنگام ظهور حجت حق نیست. بلکه لازم است با بررسی همه جانبهٔ آن‌ها، آن‌چه پیش گویی بوده و محقق شده است یا آن‌چه به نفع گروه‌هایی جعل یا تحریف شده از آن چه به طور واقعی، نشانهٔ ظهور مهدی(ع) است، جدا شود.

دسته دوم؛ اخباری که در آن ها تعبیر قائم به کار رفته است.

در روایت‌های زیادی از این کلمه استفاده شده که در برخی، مضاف الیه آن آمده، ولی در بیشتر آن‌ها به طور مطلق به کار رفته است. از گروه اول می توان روایت ۵۵ باب ۱۴ کتاب الغیبه نعمانی را مثال زد که در آن «**القائم بخراسان و قائمٌ بجیلا ن**» ذکر شده است، ولی آن جا که کلمهٔ قائم را مطلق به کار برده نیز الزاماً به معنای قائم آل محمد(ص) و به ویژه، امام دوازدهم(عج) نیست؛

چنان که لفظ «القائم المهدی»، دربارهٔ سفاح خلیفهٔ عباسی استفاده شده است.[۱۷] مرحوم کلینی در کتاب کافی بابی گشوده و دربارهٔ این که همهٔ ائمه(ع) «قائم» محسوب می‌شوند، روایت‌هایی آورده است.[۱۸] شیخ مفید در کتاب ارشاد، هنگام پرداختن به شرح حال بعضی از امامان، از واژهٔ «قائم» استفاده می‌کند.[۱۹] شیخ طوسی نیز در پاسخ به فرقه‌های انحرافی شیعه، این مطلب را تکرار کرده است که «هر امامی قائم به شمار می‌آید.»[۲۰] بنابراین نباید هر خبری که در آن کلمهٔ قائم به کار رفته و علامتی در آن یاد شده، بر امام دوازدهم تطبیق شود؛ چه بسا مراد معصومین(ع) از قائم، امام پس از خود است. کلینی روایتی نقل می‌کند که در آن وقتی از امام باقر(ع) دربارهٔ قائم پرسیده‌اند، آن حضرت فرزندش، امام صادق(ع) را نشان داد و فرمود:

«به خدا قسم این قائم آل محمد(ص) است...»[۲۱]

زیدیه هم از این موضوع سوء استفاده کرده و ائمه خود را «القائم بالسیف» نامیده‌اند. در عین حال این نکته قابل توجه است؛ بر خلاف شیعه که بیش‌تر، لفظ قائم را دربارهٔ مهدی موعود به کار می‌برد، اهل سنت به ندرت چنین کرده و در روایت‌های خود این تعبیر را به کار نبرده است.[۲۲]

دسته سوم: روایت‌هایی که در آن‌ها تعبیر فَرَج به کار رفته، ولی به معنای ظهور مهدی(ع) نیست.

با این وجود، مؤلفان کتاب‌های حدیث و به تبع آنان نویسندگان متأخر، آن روایت‌ها را در باب علایم ظهور ذکر کرده‌اند. از این نمونه روایتی از امام باقر(ع) است که نعمانی آن را در باب علایم این گونه ذکر می‌کند:

«تَوقّعُوا الصَوت بَغتةً مِن قِبَل دَمشق فیه لکم فَرَجٌ عظیم[۲۳]؛

منتظر صدایی باشید که ناگهان از سوی دمشق می‌آید و در آن گشایش بزرگی برای شماست.»

ما اکنون در صدد بررسی این که مراد از این صدا چیست و آن فرَج و گشایش چگونه حاصل شده یا خواهد شد، نیستیم، ولی آن‌چه مسلّم می‌باشد، این است که:

نخست: این صدا با ندای آسمانی ـ که از آن به تفصیل سخن گفته شد ـ ربطی ندارد. به ویژه که تصریح شده این صدا از طرف دمشق است.

دوم: در روایت هیچ اشاره ای به این که این صدا در ارتباط با ظهور مهدی(عج) باشد، نشده است.

نمونه دیگر حدیثی است که شیخ مفید در باب نشانه‌های ظهور از امام هشتم(ع) چنین نقل می‌کند:

«انّ من علامات الفرج حدثاً یکون بین المسجدین و یقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر کبشاً من العرب.[۲۴]

از نشانه‌های فرج، نزاعی قبیله‌ای است که بین دو حرم رخ می‌دهد و فلانی از فرزندان فلانی پانزده قوچ را می‌کشد.»،

گویا قوچ کنایه از افراد قدرتمند است.

در این روایت نیز تصریح یا حتی اشاره ای به ظهور نشده است، بلکه ابهام در نام فلان این احتمال را تقویت می‌کند که امام نخواسته است نام آنان را بیاورد؛ چون آن‌ها در آن زمان وجود داشته اند و امام از آنان تقیه می‌کرده است و اگر مطلب ،مربوط به قرن‌های آینده بود، دلیلی بر پنهان کردن آن وجود نداشت.

نمونه سوم روایتی است که در آن از امیرمؤمنان چنین نقل شده است:

«أُنظروا الفرج من ثلاث اختلاف اهل الشام بینهم و الرایات السود من خراسان والفزعة فی شهر رمضان»[۲۵]

مراد از این روایت ـ به فرض صحت ـ این است که با اختلاف اهل شام؛ یعنی اختلاف‌های داخلی بنی مروان و شورش برخی از آنان در شام، نیز بر آمدن پرچم‌های سیاه بنی عباس از سوی خراسان (که هر دو حادثه هم‌زمان بود)[۲۶]، فرج و گشایشی بوجود خواهد آمد. آن چه باعث شده که این روایت از علایم مهدی و ظهور او دانسته شود، تعبیر «الفزعة فی شهر رمضان» است که تصور می‌شود همان ندای آسمانی باشد،ولی پیش از این گفتیم که فزعه غیر از ندا و به معنای وحشت و ترس عمومی است که ممکن است ناشی از حوادث زمینی یا آسمانی باشد.

روایت‌های دیگری نیز با تعبیر «فرج» وارد شده[۲۷] که نمی‌توان آن‌ها را جزو نشانه‌های ظهور مهدی(عج) دانست و هدف امامان شیعه از فرج در این روایت‌ها، گشایشی موقت برای شیعه بوده که با اختلاف میان حاکمان ستمگر، برای آنان حاصل شده است. حتی اگر این حوادث تا کنون رخ نداده باشد،به این معنا نیست که در زمان ظهور حضرت بقیة اللّه، رخ خواهد داد.

احتمال بداء در نشانه های ظهور

یکی از باورهای شیعهٔ امامیه که به غلط مورد اعتراض دیگر فرقه‌ها قرار می‌گیرد، بداء است؛ چرا که تصور می‌شود، مقصود از آن «ظهور بعد الخفاء» است،در حالی که شیعه بداء را به معنی «ابداء» می‌داند؛ نه آشکار شدن امری بر خداوند، [۲۸] به این معنا که خداوند مقصود حقیقی خود را آشکار کرد،ولی مردم تصور دیگری داشتند . مانند تغییر قبله، ذبح اسماعیل (ع) و رفع عذاب از قوم یونس(ع) که خداوند متعال ابتدا از موضوع تغییر قبله، امتحانی بودن ذبح و رفع عذاب به دلیل توبهٔ قوم یونس(ع) خبر نداد، بلکه به جهت برخی مصلحت ها، پس از مدتی حقیقت را آشکار کرد. بنابراین «بداء» نزد غیر شیعه نیز مورد قبول است و سوءاستفادهٔ برخی غلات از آن، باعث شده است که شیعه نیز متهم شود.[۲۹]

بر اساس برخی روایت‌ها، در موضوع علایم ظهور نیز احتمال بداء وجود دارد. کلینی در باب

البداء از امام صادق(ع) نقل می‌کند:

«خداوند دو گونه علم دارد؛ یکی علم پنهان و مخزون که غیر او کسی نمی داند و از آن بداء به وجود می آید و دوم علمی که به فرشتگان و پیامبران خود داده و ما از آن آگاهیم.»[۳۰]

آیا ممکن است که دانش امامان دربارهٔ نشانه های ظهور، از این نوع باشد؟ یعنی از نوعی که بداء در آن روشن نشده است. در تفسیر آیهٔ «قضی اجلاً و اجل مسمی عنده»(انعام/ ۲) به نقل از امام باقر(ع) آمده است که مراد اجل حتمی و اجل موقوف است.[۳۱] در روایت‌های علایم ظهور نیز به این دو گونه اشاره شده و از آن‌ها استفاده می‌شود که نشانه‌های حتمی ـ چنان‌که از نامش پیداست ـ به طور حتم، رخ خواهد داد، ولی علایم موقوفه، ممکن است تغییر کند.[۳۲] چنان‌که امام باقر(ع) در ادامهٔ همان حدیث کافی که نعمانی آورده است، دربارهٔ موقوف فرمود:

«آن چیزی است که در آن خواست الهی دخالت دارد.»[۳۳]

یعنی ممکن است به مشیت خداوند تغییر کند. باید توجه داشت بیشتر علامت‌های ظهور که در روایت‌ها از جمله نمونه‌های حتمی، شمرده نشده‌اند، به قرینهٔ مقابله، جزو موقوفاتند و در آن‌ها احتمال بداء وجود دارد.

با این همه، در روایتی از امام نهم(ع)، در نشانه‌های حتمی نیز، وجود بداء احتمال داده شده است. نعمانی به نقل از ابوهاشم جعفری می گوید:

«در حضور ابو جعفر الجواد(ع) از سفیانی و حتمی بودن آن در روایت‌ها، سخن به میان آمد. پرسیدم: آیا در امر حتمی هم بداء پیش می آید؟ فرمود: آری، گفتم که می ترسم دربارهٔ قائم(ع) هم بداء پیش می آید. فرمود: قائم وعدهٔ الهی است و در آن تخلف نمی شود».[۳۴]

زمینه های جعل در موضوع مهدویت و نشانه های ظهور

پیش‌تر، گفته شد که ظلم و ستم حاکمان بنی‌امیه و پس از آنان، بنی‌عباس به عموم مسلمانان ـ به ویژه شیعیان ـ موجب شد که مردم، ظهور منجی‌ای که رسول خدا، امامان (ع) و اصحاب ایشان وعده داده بودند را نزدیک بدانند. در این میان افرادی صالح یا ناصالح برای رفع این ستم‌ها به مقابله با دستگاه حاکم برخاسته و تا پای جان پیش‌رفتند که گاه خود آنان و گاه هواداران و دوستدارانشان، آنان را منجی موعود تصور کرده و لقب مهدی به او دادند و برای اثبات مدعای خود علایمی را ساخته یا علایم حقیقی را تحریف و بر خود تطبیق نمودند. کیسانیه، محمد بن حنفیه را مهدی دانستند، ناووسیه معتقد به مهدویت امام ششم شیعیان شدند، واقفیه بر امام کاظم(ع) و گروهی دیگر بر امام یازدهم متوقف شدند و آنان را مهدی و قائم تصور کردند.[۳۵] عبدالله محض و

عبدالله منصور، فرزندان خود را محمد نام نهادند و با افزودن «اسم ابیه اسم ابی»[۳۶] به این حدیث رسول خدا که دربارهٔ قائم(ع) فرموده بود: «اسمه اسمی و کنیته کنیتی»[۳۷] و ملقب کردن فرزندانشان به مهدی، زمینه‌های ادعای دیگری دربارهٔ مهدویت را فراهم کردند. با توجه به این که این دو نفر: محمد بن عبدالله، نفس زکیه و محمدبن عبدالله، مهدی عباسی، در ابتدای دولت عباسیان ظهور و بروز داشته‌اند و نیز با توجه به نزاع بنی‌الحسن و بنی‌عباس و بحران مشروعیت عباسیان در ابتدای امر، بازار نقل و جعل حدیث رواج داشته است.

مهم‌تر و مؤثرتر از همهٔ این گروه‌ها اسماعیلیه و حکومت آنان؛ یعنی فاطمیان مصر است که گوی سبقت را از همگان ربود. مطالعه تاریخ اسلام و در کنار آن مروری بر روایت‌های نشانه‌های ظهور، به خوبی نشان می‌دهد که بسیاری از آن‌چه به نام نشانهٔ ظهور مهدی مشهور شده، در طول تاریخ نیز مطابق یا مشابه آن رخ داده است. کسی که با این گزارش‌های تاریخی برخورد می‌کند، ممکن است چند راه را در پیش گیرد:

نخست: گزارش‌های مورخان را نادرست بداند.

دوم: بگوید که برخی از نشانه‌ها برای آن افراد یا گروه‌ها یا از سوی آنان جعل یا دست کم تحریف شده است تا به مردم و هواداران خود بقبولانند که آنان مهدی موعود یا دولت حقهٔ آل محمد هستند.

سوم: بگوید که آن نشانه ها مربوط به مهدی واقعی است که مدعیان مهدویت از آن سوء استفاده و برخود تطبیق کرده‌اند.

چهارم: آن روایت‌ها، پیش‌گویی قیام آن افراد دانسته شود و این در صورتی قابل پذیرش است که در آن خبرها، سخن از مهدی و ظهور او به چشم نخورد، در حالی که بسیاری از حدیث‌های مربوط به ملاحم و فتن چنین است.

انتخاب یکی از این فرضیه‌ها مستلزم بررسی دقیق و ژرف روایت‌ها و هم‌زمان، بررسی گزارش‌های تاریخی است. به نظر می‌رسد تا کنون بی‌توجهی شیعه به تاریخ اسلام، به ویژه تاریخ خلفا و بررسی نکردن زندگی مدعیان مهدویت، مانعی برای رسیدن به نتیجه در این موضوع بوده است. در حدیثی از امام باقر(ع) چنین می‌خوانیم:

«لا بد ان یملک بنو العباس فاذا ملکوا واختلفوا و تشتت امرهم خرج علیهم الخراسانی و السفیانی هذا من المشرق و هذا من المغرب یستبقان الی الکوفة کَفَرسی رهان هذا من ها هنا و هذا من ها هنا حتی یکون هلاکهم علی ایدیهما. اما انهما لا یبقون منهم احداً ابداً.»[۳۸]

خلاصهٔ مضمون روایت این است که وقتی بنی عباس اختلاف پیدا کنند خراسانی از مشرق و سفیانی از مغرب بر آن‌ها خروج می‌کنند و هر دو به سوی کوفه می‌آیند و نابودی آنان (بنی عباس)

به دست این دو نفر است.

این روایت را با این مضمون فقط نعمانی نقل کرده و در سند آن حسن بن علی بن ابی حمزه واقفی قرار دارد که تضعیف شده است.[۳۹] از نظر متن نیز هیچ تصریحی به ظهور مهدی(ع) در آن وجود ندارد. ضمن این که می‌تواند با برخی رویدادهای تاریخی مطابقت کند؛ چون اگر اختلاف بنی‌عباس را جنگ امین و مأمون بدانیم، در این زمان شخصی به نام سفیانی در شام ظهور کرد و در خراسان نیز شورش‌هایی رخ داد.[۴۰] اگر روایت را پیش‌گویی امام باقر(ع) دربارهٔ این حوادث ندانیم، احتمال جعل آن از سوی واقفی‌ها وجود خواهد داشت؛ زیرا دورانی که این روایت دربارهٔ آن سخن می‌گوید، پس از شهادت امام کاظم(ع) است و در آن دوره، واقفه چنین تبلیغ می‌کردند که امام زنده است و برخواهد گشت.

تطبیق نشانه‌های ظهور

در این‌جا به منظور آشنایی با برخی از تطبیق‌ها یا آن‌چه که امکان تطبیق بر نشانه‌های ظهور را دارد، مواردی را از منابع کهن و متأخر روایی بیان می‌کنیم. البته این مطلب روشن است که تطبیق نشانه‌ها بر افراد یا رویدادهای تاریخی،دلیل آن نیست که این‌ها همان حوادث پیش از ظهور باشند یا احادیث برای آنان جعل شده باشد.

مورد اول: یکی از نشانه‌هایی که برای برپایی قیامت و گاه ظهور مهدی(ع) بیان می‌شود، «طلوع خورشید از سمت مغرب» است. در منابع اهل سنت این موضوع نشانه‌ای برای برپایی قیامت ذکر شده[۴۱] و کتب شیعه به ندرت از آن سخن گفته‌اند. شیخ طوسی در یک روایت که امور حتمی را بر شمرده است، «سفیانی، نداء، طلوع خورشید از مغرب، اختلاف بنی فلان و خروج قائم» را ذکر می‌کند.[۴۲] قاضی نعمان که گرایش اسماعیلی او روشن است ـ اگر او را اسماعیلی مذهب ندانیم ـ از پیامبر روایت می‌کند که «در رأس سیصد سال از هجرتِ من خورشید از مغرب طلوع خواهد کرد.» سپس می‌گوید: «مراد از آن مهدی فاطمی است که در سال ۲۹۷ ظهور کرد.»[۴۳] وی نمونه‌های دیگری از نشانه‌ها را بر فاطمیان و مهدی آنان تطبیق کرده است.[۴۴]

مورد دوم؛ برخی معتقدند نفس زکیه ـ که کشته شدن او یکی از نشانه‌های ظهور است ـ همان محمدبن عبدالله بن حسن مثنی است که در ابتدای حکومت عباسیان قیام کرد و در مدینه به شهادت رسید. از جمله مرحوم صدر بر این نظریه پافشاری و دلایلی را ذکر کرده است که به نظر می‌رسد در اثبات این مطلب کافی نیست.[۴۵]

یکی از معاصران نیز احتمال داده است نفس زکیه بر شهید آیت الله صدر تطبیق شود،[۴۶] ولی به نظر می‌رسد این نشانه از نمونه‌هایی است که زیدیه از آن سوء استفاده و بر محمدبن عبدالله

تطبیق کرده‌اند؛ چون وی در آن زمان به نفس زکیه شهرت داشت.[۴۷]

مورد سوم، تطبیق‌های علامه مجلسی در بحارالانوار است. وی ضمن بیان روایت‌های نشانه‌های ظهور، آن‌ها را توضیح داده و گاه تطبیق کرده است. برای مثال: در روایتی از عمار یاسر چنین نقل شده است:

«یأتی هلاک ملکهم من حیث بدا؛ نابودی حکومت آنان از جایی که آغاز شده، خواهد بود.»

● در بسیاری از احادیث سفیانی، سخن از بنی عباس و گاه بنی امیه و بنی مروان به میان آمده است. پرسش این است که آیا این گروه‌ها با همین نام، بار دیگر در آخرالزمان به حکومت خواهند رسید؟! یا این روایت‌ها با توجه به فضای آن زمان نقل شده است؟

گویا مرحوم مجلسی ضمیر «ملکهم» را به عباسیان برگردانده که می‌فرماید: «من حیث بدا» یعنی از سوی خراسان؛ چون هلاکو از آن‌جا وارد شد، همان گونه که شروع حکومتشان از خراسان و به دست ابومسلم بود.[۴۸] (البته در روایت به عباسیان تصریح نشده است.) یا در جای دیگری از غیبت نعمانی روایتی آورده که در آن آمده است:

«اذا قام القائم بخراسان ... و قام منّا قائمٌ بجیلان ... و قتل الکبش ...»

سپس می‌گوید:

«قیام کننده در خراسان، هلاکو خان یا چنگیز خان است و قیام کننده در گیلان، شاه اسماعیل و شاید مراد از کبش، شاه عباس اول باشد.[۴۹] هم چنین در جای دیگر، روایتی را بر دولت صفویه تطبیق کرده و می گوید: بعید نیست [که این حکومت] متصل به دولت قائم شود.»[۵۰]

امروزه موضوع تطبیق نشانه‌های ظهور بر افراد و گروه‌ها رواج بیشتری یافته است.

مورد چهارم، سید بن طاوس در کتاب ملاحم خود به نقل از کتاب الفتن سلیلی خطبه‌ای از امیرمؤمنان آورده که در آن به سفیانی اشاره دارد. این خطبه که سند آن ذکر نشده، چنین است:

«فقال(ع) بعد التحمید العظیم و الثناء علی الرسول الکریم، سلونی سلونی فی العشر الاواخر من شهر رمضان قبل ان تفقدونی ثم ذکر الحوادث بعده و قتل الحسین صلوات الله علیه و قتل زید بن علی رضوان الله علیه و احراقه و تذریته فی الریاح ثم بکی(ع) و ذکر زوال ملک بنی امیه و ملک بنی العباس ثم ذکر ما یحدث بعدهم من الفتن و قال اولها السفیانی و آخرها السفیانی فقیل له و ما السفیانی و السفیانی؟ فقال السفیانی صاحب هجر والسفیانی صاحب الشام و ذکر السلیلی ان السفیانی الاول ابوطاهر سلیمان بن الحسن القرمطی ثم ذکر ملوک بنی العباس»[۵۱]

گویا سلیلی از کلمه «هجر» چنین استنباط کرده که سفیانی، همان ابوطاهر قرمطی است؛ چون وی اهل «هجر» بود که در منابع تاریخی گاه با نام «هجری» یاد می‌شود، ولی نه تنها دلیلی بر این تطبیق وجود ندارد، بلکه اصل روایت هم جای بحث و تأمل دارد؛ چون گذشته از نداشتن سند، بر خلاف دیگر اخبار، سفیانی متعدد دانسته شده است. گرچه در روایت‌های معدود دیگری این مطلب وجود دارد[۵۲] ولی آنها هم از نظر سند و متن قابل پذیرش نیست؛ زیرا سند هیچ‌کدام به معصوم نمی‌رسد و متن آن‌ها نیز بر خلاف مجموع حدیث‌های مربوط به سفیانی است. اکنون به مناسبت بحث از سفیانی و به دلیل اهمیت، شهرت و کثرت روایت‌های آن، به نکته‌هایی دربارهٔ این نشانه می‌پردازیم.

۱. در میان نشانه‌های ظهور، سفیانی بیش‌ترین روایت‌را دارد و در حدیث‌های شیعه به عنوان یکی از نشانه‌های حتمی یاد می‌شود، ولی در کتاب‌های اهل سنت، تعارض و تناقض جدی میان این اخبار وجود دارد که برخی از آن‌ها به منابع شیعه هم راه یافته است. از جملهٔ این تناقض‌ها، موضوع نام و نسب سفیانی است. در کمال الدین به نقل از امیرمؤمنان (ع)، نام او عثمان بن عنبسه ذکر شده [۵۳] و در منابع اهل سنت نام او را عبدالله بن یزید[۵۴]، معاویة بن عتبه یا حرب بن عنبسه[۵۵] دانسته‌اند. هم‌چنین دربارهٔ مدت حکومت او روایت‌های بسیاری نقل شده است.[۵۶] در برخی روایت‌ها هم سفیانی مورد ستایش قرار گرفته است.[۵۷]

۲. در بسیاری از احادیث سفیانی، سخن از بنی‌عباس و گاه بنی‌امیه و بنی‌مروان به میان آمده است[۵۸] پرسش این است که آیا این گروه‌ها با همین نام، بار دیگر در آخرالزمان به حکومت خواهند رسید؟! یا این روایت‌ها با توجه به فضای آن زمان نقل شده است؟

۳. برخی سفیانی را فرد خاصی نمی‌دانند، بلکه احتمال می‌دهند او سمبل انحرافاتی است که در آخرالزمان به‌وجود می‌آید و یا از آن‌جا که ابوسفیان دشمن اصلی پیامبر اکرم بود، دشمن اصلی مهدی(ع) را هم سفیانی نام گذاشته‌اند.[۵۹]

۴. در طول تاریخ اسلام افراد بسیاری با نام سفیانی ظهور کرده اند. نخستین آن‌ها ابومحمد سفیانی است که یک بار در پایان حکومت بنی‌امیه و بار دیگر در ابتدای حکومت بنی‌عباس در شام قیام کرد.[۶۰] گفته‌اند وی سرانجام به سوی مدینه گریخت و مدتی در اطراف آن مخفی! و سپس به دست والی عباسیان کشته شد.[۶۱]

دومین سفیانی در سال ۱۹۵ و هنگام اختلاف امین و مأمون عباسی در شام ظهور کرد.[۶۲] در

● دومین سفیانی در سال ۱۹۵ و هنگام اختلاف امین و مأمون عباسی در شام ظهور کرد. در منابع اهل سنت خبرهایی مبنی بر پیش‌گویی ظهور این سفیانی در همین سال وجود دارد.

منابع اهل سنت خبرهایی مبنی بر پیش‌گویی ظهور این سفیانی در همین سال وجود دارد.[۶۳] علاوه بر این دو نفر سفیانی‌های دیگری در تاریخ ظهور کرده‌اند.[۶۴] گویا به دلیل همین ادعاهاست که برخی نویسندگان اهل سنت اصل حدیث‌های سفیانی را جعلی دانسته و معتقدند: امویان آن را در برابر حدیث‌های مهدی ساختند تا مردم را به برگشت سلطنت بنی‌امیه و آل ابی‌سفیان امیدوار کنند.[۶۵] گرچه این سخن در منابع قدیمی نیز نقل شده و خالد بن یزید بن معاویه جاعل حدیث‌های سفیانی دانسته شده است،[۶۶] ولی «به صرف احتمال و وجود یک مدعی باطل نمی شود حکم به مجعولیت و بطلان کرد، بلکه باید چنین گفت: چون حدیث سفیانی در بین مردم شایع بود و مردم در انتظارش بودند، بعضی ها از این موضوع سوء استفاده و خروج می کردند و می گفتند که ما همان سفیانی منتظر هستیم.»[۶۷]

● موضوع‌هایی مانند: پرچم‌های سیاه، اختلاف بنی‌امیه یا بنی‌عباس و ظهور خراسانی هیچ ارتباطی به ظهور ندارد. چنان‌که دربارهٔ نشانه‌های حتمی هم نمی‌توان با اعتماد کامل به همه احادیث آن نگریست.

خلاصهٔ مطلب این‌که با توجه به کثرت روایت‌های علایم، به نظر می‌رسد از زمان رسول خدا (ص) اجمالاً پیش‌گویی‌هایی دربارهٔ حوادث آینده و ظهور مهدی(ع) بیان شده است، ولی این خبرها در طول چند صدسال، دچار تحریف و با انگیزه‌های گوناگون مطالبی بر آن‌ها افزوده شد. به گونه‌ای که پیش‌گویی دربارهٔ ملاحم و فتن و نشانه‌های ظهور مهدی(ع) و حتی نشانه‌های برپایی قیامت خلط شده است. موضوع‌هایی مانند: پرچم‌های سیاه، اختلاف بنی‌امیه یا بنی‌عباس و ظهور خراسانی ـ که با آن همه شهرت تنها چند روایت ضعیف دربارهٔ آن وجود دارد[۶۸] ـ نمونه‌هایی است که هیچ ارتباطی به ظهور ندارد. چنان‌که دربارهٔ نشانه‌های حتمی هم نمی‌توان با اعتماد کامل به همه احادیث آن نگریست. بنابراین لازم است موضوع نشانه‌های ظهور به جای آن‌که پیوسته به افراد و گروه‌ها و حادثه‌ها تطبیق شود، مورد نقد و بررسی دقیق قرار گیرد و ضمن پذیرش اجمالی آن از رواج بی‌رویهٔ آن‌ها به ویژه آن‌چه در منابع اهل سنت مانند الفتن ابن حماد وجود دارد پرهیز شود.

(مشخصات نشر کتاب‌های زیر در شماره قبل ذکر شد.)

پی نوشت ها:

۱. الغیبه طوسی، ص ۴۴۴؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۱۳ (به نقل از همان).
۲. الغیبه طوسی، ص ۴۴۸.
۳. الفتن، ح ۵۴۹، ص ۱۳۳.
۴. همان، ح ۵۵۱، ص ۱۳۴.
۵. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۰.
۶. الفتن، ح ۵۵۲، ص ۱۳۴: «حدثنا سعید ابوعثمان حدثنا جابرالجعفی عن ابی جعفر قال اذا بلغت سنة تسع و عشرین و مائة واختلفت سیوف بنی امیه و وثب حمار الجزیرة فغلب علی الشام ظهرت الرایات السود...»؛ (دیگر روایات مربوط به پرچم‌های سیاه را در معجم احادیث الامام المهدی، ج ۱، ص ۳۷۵ به بعد مطالعه کنید.)
۷. الغیبه نعمانی، ص ۲۶۵.
۸. دربارهٔ دیگر روایت‌ها، نک: الفتن، صص ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵ و ۱۳۹؛ الغیبه نعمانی، ص ۳۶۰.
۹. موضوع پرچم‌های سیاه و پیش‌گویی دربارهٔ صاحبان رایات سود، پیش از ظهور عباسیان شهرت داشته و گویا به همین دلیل امام عباسی

دستور داد چند پرچم سیاه به عنوان پیروی از پیامبر ـ که در جنگ‌های صدر اسلام پرچم سیاه حمل می‌کرد ـ برافراشته شود و قیام آغاز گردد. نک: اخبار الدولة العباسیه، صص ۱۹۹ و ۲۴۵ - ۲۴۷.

۱۰. الفتن، ح ۲۲۴، ص ۶۱.

۱۱. التشریف بالمنن (معروف به ملاحم)، ص ۸۶ (به نقل از کتاب الفتن).

۱۲. همان، ص ۸۷.

۱۳. الغیبه طوسی، ص ۴۵۲؛ عقدالدرر، ص ۱۲۹.

۱۴. التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۲.

۱۵. تفصیل این مطالب و رویدادها را در تاریخ طبری، ج ۷، ص ۴۲۱ به بعد مطالعه کنید.

۱۶. دربارهٔ این مطلب نک: تاریخ سیاسی امام دوازدهم، صص ۸۶ و ۲۲۲؛ مکتب در فرایند تکامل ص ۱۲۲ و پاورقی، ص ۱۳۱.

۱۷. اخبار الدولة العباسیة، ص ۲۳۸.

۱۸. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶؛ همچنین نک: ج ۱، ص ۳۰۷.

۱۹. الارشاد، ج ۲، صص ۱۷۹، ۲۱۵ و ۲۴۷؛ همچنین نک: ص ۲۲۰.

۲۰. الغیبه طوسی، صص ۴۴ و ۴۶.

۲۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷: «محمدبن یحیی عن احمدبن محمد عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن جابر الجعفی عن ابی جعفر(ع) قال سئل عن القائم فضرب بیده علی ابی‌عبدالله(ع) فقال هذا والله قائم آل محمد...».

۲۲. برای اطلاع بیشتر، نک: مکتب در فرایند تکامل، ص ۱۲۶.

۲۳. الغیبه نعمانی، ح ۶۶، باب ۱۴، ص ۲۸۸؛ معجم احادیث المهدی، ج ۳، ص ۲۸۱.

۲۴. الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵.

۲۵. عقدالدرر، ص ۱۰۴؛ بحار، ج ۵۲، ص ۲۳۳.

۲۶. برای اطلاع از این رویدادها، نک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۴ به بعد.

۲۷. الغیبه طوسی، ص ۴۴۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶؛ شرح الاخبار، ج ۳، ص ۴۱۸؛ بحار، ج ۵۲، ص ۱۸۳.

۲۸. دربارهٔ جایگاه و اهمیت بداء و این‌که بداء با علم الهی منافاتی ندارد، نک: الکافی، ج ۱، صص ۱۴۶ - ۱۴۹.

۲۹. برای اطلاع بیش‌تر نک: غالیان، ص ۲۷۷.

۳۰. الکافی، ج ۱، ص ۱۴۷.

۳۱. همان.

۳۲. دربارهٔ این روایت‌ها، نک: بحار، ج ۵۲، ص ۲۴۹.

۳۳. الغیبه نعمانی، ح ۵، باب ۱۸، ص ۳۱۲.

۳۴. همان، ح ۱۰، باب ۱۸، ص ۳۱۵.

۳۵. دربارهٔ این فرقه هانک: ابواب مختلف کتاب الغیبه شیخ طوسی و همچنین مکتب در فرآیند تکامل، صص ۷۵ - ۱۰۷.

۳۶. بحار، ج ۵۲، ص ۸۶.

۳۷. همان، ج ۵۱، ص ۷۱ - ۷۳ (این احتمال هم هست که اصل حدیث «اسم ابیه اسم ابنی» بوده و تحریف و تصحیف در آن صورت گرفته است).

۳۸. الغیبه نعمانی، ح ۱۸، باب ۱۴، ص ۲۶۷.

۳۹. رجال النجاشی، ج ۱، ص ۱۳۲.

۴۰. تاریخ الطبری، ج ۸، صص ۴۱۵، ۲۷۳ و ۳۷۳ به بعد (قیام رافع بن لیث و حمزه آذرک).

۴۱. صحیح مسلم، ج ۲، صص ۶۶۷ و ۶۹۰؛ همچنین نک: الملاحم، ابن منادی، ص ۳۴۳؛ الفتن، ص ۲۳۰.

۴۲. الغیبه، طوسی، ص ۴۳۵.

۴۳. شرح الاخبار، ج ۳، صص ۴۱۸ و ۴۱۹؛ همچنین نک: الملاحم، ابن منادی، ص ۳۴۳؛ الفتن، ص ۲۳۰.

۴۴. همان، ص ۳۵۹ - ۳۶۸.

۴۵. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۰۸.

۴۶. عصر الظهور، ص ۱۶۵.

۴۷. مقاتل الطالبین، صص ۲۰۷ و ۲۱۰ - ۲۱۳.

۴۸. بحار، ج ۵۲، ص ۲۰۸.

۴۹. همان، ج ۵۲، ص ۲۳۶.

۵۰. همان، ج ۵۲، ص ۲۴۳.

۵۱. التشریف بالمنن، ص ۲۷۱.

۵۲. ملاحم ابن المنادی، ص ۱۸۵؛ الفتن، صص ۱۵۳، ۲۳۰؛ التشریف بالمنن، ص ۱۱۴.

۵۳. کمال الدین، ح ۹، باب علائم، ص ۶۷۹.

۵۴. الفتن، ح ۷۷۳، ص ۱۸۹.

۵۵. عقدالدرر، صص ۸۰ و ۹۱.

۵۶. برای نمونه مقایسه کنید: الغیبه نعمانی، صص ۳۱۰، ۳۱۶ و الغیبه طوسی، ص ۴۴۹ و الفتن، صص ۱۸۸ و ۴۶۷.

۵۷. عقدالدرر، ص ۹۱؛ التشریف بالمتن، ص ۱۴۱.

۵۸. نک: الفتن، ص ۲۱۰ به بعد؛ الغیبه نعمانی، صص ۲۷۰، ۳۱۵؛ التشریف بالمنن، ص ۶۷.

۵۹. تاریخ الغیبة الکبری، ص ۶۴۷؛ چشم به راه مهدی، ص (مقالهٔ بررسی نشانه‌های ظهور).

۶۰. انساب الاشراف، ج ۹، ص ۲۲۲ و ج ۴، ص ۲۲۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۴۴.

۶۱. تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۴۴۵؛ انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۹۴.

۶۲. تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۴۱۵؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۳، ص ۲۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۴.

۶۳. تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۴؛ ص ۸ و ح ۳۷، ص ۱۹۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۲۸۵: «الولید بن مسلم غیر مرة یقول لو لم یبق من سنة ۱۹۵ الاّ یومٌ لخرج السفیانی.» ولید بن مسلم راوی بسیاری از اخبار ملاحم و فتن است که نعیم بن حماد در کتاب الفتن فراوان از او روایت کرده است.

۶۴. نک: تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۱۳۵ و ج ۹، ص ۱۱۸.

۶۵. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۳۸.

۶۶. نسب قریش، ص ۱۲۹؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۳، ص ۳۹ و ج ۱۶، ص ۳۳.

۶۷. دادگستر جهان، ص ۲۲۲.

۶۸. آن‌چه دربارهٔ خراسانی در منابع معتبر حدیثی یافت می‌شود، از آن جمله روایتی است در کتاب الغیبه نعمانی (ص ۲۶۴) که به نقل از امام باقر(ع) می‌گوید: خروج سفیانی و یمانی و خراسانی در یک سال در یک ماه و در یک روز اتفاق می‌افتد. در سند این روایت افرادی مجهول، مهمل و واقفی مذهب قرار دارند که وجود حسن بن علی بن ابی حمزه در آن برای ضعف روایت کافی است. بخشی از همین روایت در (ص ۲۶۷) این کتاب هم آمده که در سند آن هم حسن وجود دارد. این روایت پیش از این، ذیل عنوان «زمینه‌های جعل در موضوع مهدویت» مورد بررسی قرار گرفت. دومین روایت خراسانی را هم نعمانی در (باب ۱۶) کتاب الغیبه حدیث ششم آورده است که خراسانی به جای یکی از نشانه‌های حتمی پنج‌گانه ذکر شده است، ولی سند آن هم به دلیل آمدن نام محمدبن حسان رازی، علی بن ابی حمزه واقفی و محمد بن علی کوفی (ضعیف جداً فاسد الاعتقاد: رجال النجاشی، ج ۲، ص ۲۱۶) ضعیف است.